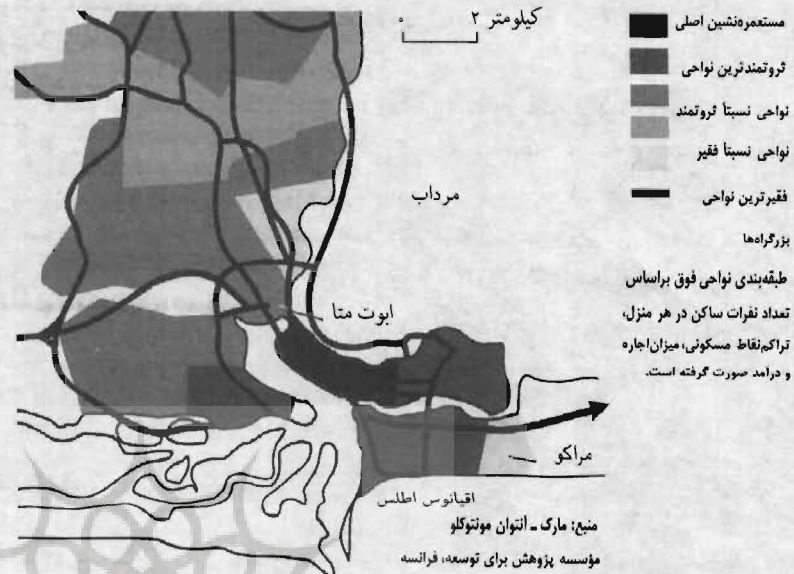


لاگوس ممکن است... پیوندهای خانوادگی در معنای گسترده آن، از عوامل حفظ انسجام شهر است. خانه بدون مهمان کمتر دیده می‌شود، زیرا همیشه برادر و خواهر یا پسر عمو و پسرخاله‌ای در خانه‌های مهمان هستند. گروه‌های مذهبی نیز در ایجاد پیوند و ارائه کمک‌های متقابل بین اعضای گروه نقشی مهم ایفا می‌کنند. روابط شخصی در لاگوس هم مانند همه شهرهای بزرگ عاملی تعیین‌کننده برای یافتن خانه‌ای مناسب یا شغلی تازه به شمار می‌رود. اما روابط شخصی در اینجا برای دست



یافتن به خدمات ابتدایی همچون آب و برق نیز اهمیت دارد. برق غالب منازل شهر در شبانه روز حداقل هشت ساعت قطع است. فقط پول‌دارها می‌توانند برای خود ژنراتور بخرند، اما آدم‌های به اصطلاح زرنگی هم هستند که مثلاً از برق یک ساختمان دولتی مجاور غیرقانونی استفاده کنند.

سرقت آب لوله‌کشی

فقیران لاگوس به همان اندازه ثروتمندان شهر نگران سارقان هستند. هر خانوار ماهانه حدود ۱۵ دلار به کشتی‌هایی می‌پردازد که شب‌ها محله را پاسداری می‌کنند و گاه حتی مسیری محلی را به روی عبور و مرور می‌بندند. روی یک لوله بزرگ آب که از کنار یک بزرگراه می‌گذرد، نوشته شده است: "خرابکاری موقوفه جلوی دردهایی که شما را از آب محروم می‌کنند، بگیرد." اما در شهری که فقط حدود ۳۰ درصد از خانواده‌ها به آب لوله‌کشی دسترسی دارند، کش رفتن آب از لوله‌ها نه جنایت که ضرورتی برای بقاست. اهالی لاگوس به‌رغم داشتن شمشیرکار، هنوز سازمانی را برای دفاع از حقوق اقتصادی و اجتماعی خود تشکیل نداده‌اند. یکی از عوامل بازدارنده آنان، بیش از سی سال حکومت نظامی و نقض حقوق بشر در کشورشان است. چگونه می‌توان حق دسترسی به آب را از رژیم طلب کرد که خود قانون را زیر پا گذارده است؟

انتخاب دولت جدید موجب امیدواری‌هایی شده است. اما به قول پروفیسور آکین مابوگونجه، از مشهورترین جغرافیدان‌های نیجریه، "انتخابات حلال مشکلات نیست." وی می‌گوید: "اگر بخواهیم عقل

ترس و تنفر در ایکوسی

اقدام برای تخریب یک بازار در لاگوس بازتاب بی‌اعتمادی متقابل بین مسئولان و مردمی است که چاره‌ای جز اداره امور خود ندارند.

سوی تایوویکی از همان رؤسای اتحادیه‌هاست. این زن که از سی سال پیش در ایکوسی کار می‌کند می‌گوید: "ما اینجا را با دست‌های خودمان ساختیم." او می‌افزاید که تاکنون چند بار با مسئولان محلی ملاقات کرده تا در مورد بهسازی بهداشت بازار گفت‌وگو کند. او با تخریب و نوسازی بازار موافق نبود، زیرا اجاره بها چنان بالا می‌رفت که کسبه فعلی توان پرداخت آن را نداشتند. در هر صورت کسی به حرف‌های او گوش نداده بود.

صبح روز پانزدهم آوریل، مأموران پلیس به همه دستور دادند محل را ترک کنند و در همین حال یک بولدوزر به سوی اولین دکه حرکت کرد. صاحب دکه به آنان التماس کرد متوقف شوند، اما مأمورها کارگر بیست و چهار ساله او را زیر مشت و لگد گرفتند و کشتند. بولدوزر جلوتر رفت و مردم شروع به سنگ پرانی کردند. مأمورها با گاز اشک‌آور و گلوله پاسخ دادند. با افزایش معترضان، مأمورها از بازار عقب‌نشینی کردند. مردم که از این عقب‌نشینی جرئت پیدا کرده بودند بولدوزر را آتش زدند.

مأمورها یک ساعت بعد با نیروی کمکی برگشتند. موتیآ آکینتانه دانشجویی که در حال عبور از آنجا بوده می‌گوید: "مردم هیچ مقاومتی نکردند، بلکه پا به فرار گذاشتند و پلیس‌ها پشت سرشان تیراندازی می‌کردند." او ادامه می‌دهد: "من داشتم می‌دیدم که ناگهان احساس کردم لباس‌هایم آتش گرفته است." در واقع به موتیآ اسید پاشیده بودند که روی صورت و سینه‌اش ریخته بود. بربنای این گونه اعمال بوده که

یک جسد کنار خیابانی در ایکوسی که بزرگ‌ترین بازار میوه و سبزی لاگوس است، افتاده است. او شب قبل، پانزدهم آوریل ۱۹۹۹ که بولدوزرهای دولت برای انهدام بازار یورش آوردند، کشته شده است. مرده ناشناس پابرهنه است، شلوارکی به پا و تی‌شرتی به تن دارد که نام مایکل جردن بسکتبالیست آمریکایی رویش نقش بسته است. وی احتمالاً یکی از کارگران مهاجری بوده که در این بازار ۱۲۰۰۰ نفری کار می‌کنند. صورت او باتکه‌ای پارچه پوشانده شده است و این تنها کاری است که آشنایانش توانسته‌اند برایش انجام دهند. فقط مأموران دولتی اجازه دارند اجساد را از روی زمین بردارند، اما آنان فعلاً جرئت ندارند وارد بازار شوند.

در روزهای عادی، این هزارتوی متشکل از مغازه‌ها، دکه‌ها و میزها آکنده از هیاهو و صدای کامیون‌هایی بود که آناناس، موز و سیب زمینی شیرین خالی می‌کردند. اما امروز در هوایی که بوی میوه پوسیده و گاز اشک‌آور می‌دهد، تنش موج می‌زند. شب قبل، خانم ترویه، مسئول دولت محلی بولدوزرها را برای تخریب ایکوسی که به اعتقاد وی تله آتش‌سوزی و لانه جنایت است روانه کرد. خانم ترویه مدعی است که این کار با تأیید رؤسای اتحادیه‌های بازار صورت گرفته است.

سلیم در شهری چون لاگوس حاکم شود، باید مردم را در تصمیم‌گیری‌های مربوط به محله‌شان مشارکت دهیم. به این ترتیب مردم علاوه بر سهم شدن در کارهای عمومی، بر چگونگی هزینه شدن پول‌هایشان نیز نظارت خواهند داشت. م. آ. آجایا، مهندس شهرسازی می‌گوید مسئولان شهر لاگوس به‌جای دریافت کمک از دولت برای حل مشکلات اساسی، فقط دستوراتی از بالا دریافت کرده‌اند که غالباً ضرر آنها بیش از نفعشان بوده است (نگاه کنید به مقاله پایین صفحه).

تولد دوباره ماروکو

احتمالاً ناحیه ماروکو که در ۱۹۹۰ با بولدوزر صاف شد، مثالی گویا برای این‌گونه دستورات است. حدود ۳۰۰ هزار نفر در این حلی آباد واقع در کنار دریا زندگی می‌کردند، از آنجا که سطح ناحیه پایین‌تر از سطح دریا بود، زمین آن مرتباً زیر آب می‌رفت. لجن و زباله، ناحیه را در چشم ساکنان ثروتمند جزیره ویکتوریا در همسایگی آن، «حال به هم زن» می‌نمود. هلن اومامه، پنجاه ساله، روزی راکه خانه‌اش را خراب کردند، چنین به یاد می‌آورد: «پلیس‌ها با بولدوزر آمدند و به ما دستور دادند که از خانه‌هایمان بیرون برویم. آن روز چندین نفر کشته و بچه‌هایشان بر سرپرست رها شدند.» هلن اکنون با شوهر و هشت فرزندش در ماروکوی دیگری که عیناً مانند ماروکوی قدیمی چند کیلومتر آن

طرف‌تر بناشده زندگی می‌کند. البته در اینجا، چند خانواده که بختی سپیدتر داشته‌اند در بونکرهایی سیمانی که دولت ساخته زندگی می‌کنند. هلن و خانواده‌اش مثل خیلی‌های دیگر هیچ گرامتی برای تخریب خانه‌شان دریافت نکردند. اعضای این خانواده شب‌ها برای خوابیدن در کلبه‌های چوبی بازار پراکنده می‌شوند. هلن می‌گوید: «خرج خانه را بچه‌ها می‌دهند. آنها بهتر می‌توانند خرده‌کاری‌های مثل جمع‌آوری آشغال یا حمل کیسه‌های شن در کارگاه‌های ساختمانی را پیدا کنند.»

از بازی‌های روزگار آن که ظاهراً ماروکوی جدید آینده‌ای پر رونق در پیش خواهد داشت. این کوله که به تازگی یک مغازه بستنی فروشی در اینجا باز کرده می‌گوید: «مردم از همه‌جا دارند به اینجا نقل مکان می‌کنند.» خانه‌های سپید و شیک تدریجاً در منطقه پدیدار شده‌اند. خانواده‌های معمولی مانند خانواده کوله در خانه‌های کوچک سه اتاقه بی‌آب و برق ساکن شده‌اند. این معتقد است که «دولت جدید در ماروکو سرمایه‌گذاری خواهد کرد». فعلاً خانواده وی و همسایگان می‌کوشند روزگار را بگذرانند و در عین حال محدوده‌های شهرک را بیشتر توسعه دهند.

لاگوس بدون هیچ طرح و برنامه، اما با اراده‌ای پولادین همچنان به پیش می‌تازد.

شهر نه یک جنگل آسفالت که یک باغ وحش انسانی است.

دزموند موریس
جانورشناس بریتانیایی (۱۹۲۸-)

شاهزاده می‌گوید: «من شنیده‌ام که کسانی در ایکوسی کشته شده‌اند، اما چیزی را به چشم ندیده‌ام.» آیا شاهزاده و شاه حاضرند به ایکوسی بروند تا با قدیس‌ها صحبت کنند؟ شاهزاده در پاسخ این سؤال می‌گوید: «خیر، چنین کاری پسندیده نیست.» می‌پرسیم اگر مردم به دیدار شاه بیایند، آیا امکان دارد که شاه مسائل آنان را برای دولت بازگو کند؟ شاهزاده پاسخ می‌دهد: «وضعیت پیش آمده اجازه چنین کاری را نمی‌دهد.»

دو روز پس از درگیری، کاسب‌های ایکوسی یکی از فعالان حقوق بشر به نام اوزودینما نوآوگبه را برای مشورت به بازار دعوت می‌کنند. زن‌ها زیر یک سایبان موقت زمین را جارو برای نشستن مهیا می‌کنند. یکی از حضار دعایی برای صلح می‌خواند. بحث آغاز می‌شود. نوآوگبه پیشنهاد می‌کند شکایت کنند.

کم‌کم روحیه دیگری در حضار دمیده می‌شود. وقتی بولدوزرها حمله کردند، کاسب‌ها آماده بودند بمیرند و نگذارند بازار تخریب شود. اما بعد پی بردند که شجاعت آنها به هر حال مانع حمله بعدی نخواهد شد و برای بقا ناچار هستند خود را سازماندهی کنند. قدیمی‌ها پس از مشورت با جمع تصمیم می‌گیرند پیشنهادی به دولت ارائه کنند: مسئولان رهنمودهایی دقیق و مشخص برای احداث بازار جدید در ایکوسی تعیین کنند و کاسب‌ها خود با دست‌هایشان آن را خواهند ساخت.

البته فضا همچنان متشنج است، زیرا بیم حمله دیگری از طرف پلیس‌ها می‌رود. دودلاستیک‌ها هنوز در ورودی بازار بلند می‌شود. آن سوتر دسته‌های موز و کیسه‌های ارزن در چند مغازه پدیدار شده است. بچه‌ها آب حمل می‌کنند. صدای موسیقی از یک سلمانی شنیده می‌شود. جسد هنوز روی زمین است، اما ایکوسی دارد دوباره جان می‌گیرد. ■



نه بولدوزرها و نه گلوله‌های پلیس حریف دکه‌های بازار ایکوسی نشدند.

گفته شد پلیس از دسته‌های اوباش کمک گرفته است. کاسب‌های ایکوسی می‌گویند ده‌ها نفر کشته و یک چهارم دکان‌ها خراب شده‌اند. رؤسای اتحادیه‌ها که مظنون به همدستی با دولت محلی هستند، خود را مخفی کرده‌اند. زن‌ها مشغول تخلیه زباله‌ها هستند و مردها برای جلوگیری از سرقت به گشت‌زنی مشغول‌اند. سال‌خورده‌ها هم رفته‌اند تا حمایت او، یا شاه سنتی منطقه را جلب کنند. او پای ۹۷ ساله رنجور است. وانگهی او، چنانکه منشی‌اش، شاهزاده جسیده روکوسو می‌گوید، فقط دارای قدرتی روحانی است.